اشتباه در املاء فارسی جای‌نام خوانسار به دلیل قیاس نابه‌جا با خوارزم

احمدرضا دانائی[۱]

۱۳۹۹/۱۰/۲۵

چکیده

به کار بردن حرف واو معدوله در املاء فارسی جای‌نام خوانسار، حاصل قیاس نابه‌جا با نام شهرهایی چون خوارزم است که در املاء فارسی آن‌ها حرف واو غیرملفوظ وجود دارد. کلمهٔ خوانسار نشانی از /xw/ فارسی میانه ندارد. وجه اشتقاق کلمهٔ خوانسار، زائد بودن حرف واو در املاء فارسی آن را نشان می‌دهد. اشاره به خوانسار در منابع تاریخی همچنین به روشن شدن این موضوع کمک می‌کند. شکل‌گیری باورهای عامیانه در مورد خوانسار نیز عموماً زمینهٔ زبانی دارد. خوانسار به معنی سرچشمه است.

۱. مقدمه

پژوهشگران در مورد وجه تسمیهٔ خوانسار چند نظر مختلف مطرح کرده‌اند. بر اساس متونی که در آن‌ها به شهر خوانسار اشاره شده و نیز بعضی متون ایرانی میانهٔ غربی که کلمات /xānsār/ و /xān/ در آن به کار رفته است، می‌توان برخی فرضیات را رد کرد. در این راه باید چند واقعیت را از پیش دانست. اول آن که شهر خوانسار موضوع این بحث، مرکز شهرستان خوانسار واقع در استان اصفهان است و شهرستان خوانسار به تازگی تشکیل شده است. این شهر را در تقسیم‌بندی‌های تاریخی می‌توان به قلمرو ماد، اقلیم جبال و... مربوط دانست. در این نوشته، منظور از خوانسار و گویش خوانساری، فقط متوجه شهر خوانسار است نه شهرستان خوانسار. دوم آن که بومیان خوانساری‌زبان از زادگاه خود به شکل‌های xūnsār (خونسار) و xūsār (xūssār) (خوسار) نام می‌برند که همگی، گویشی و با توجه به /xānsār/ در پهلوی اشکانی توجیه‌پذیر هستند.

۲. کلمهٔ /xānsār/ در متون پهلوی اشکانی تورفانی

در متون پهلوی اشکانی تورفانی /xānsār/ چند بار به کار رفته است. بویس[۲] و دورکین- میسترارنست[۳] معادل آن را در انگلیسی به صورت زیر آورده‌اند:

x'ns'r [xānsār]: spring, well

spring	چشمه

چند نمونه از کاربرد /xānsār/ در متون پهلوی اشکانی، چنین است:

---

[۱] دانش‌آموختهٔ کارشناسی ارشد زبان‌های باستانی ایران (۱۳۹۶–۱۳۹۹ ه.ش.) از دانشگاه تهران، ahmadreza_danaei@yahoo.com

این مطلب پیشتر در پیوست پایان‌نامهٔ کارشناسی‌ارشد نویسنده با عنوان *ساخت فعل در گویش خوانسار*، ارائه و داوری شده است.

[2] Boyce, Nora Elisabeth Mary, *A Word-List of Manichaean Middle Persian and Parthian*, Acta Iranica 9a, Liège-Teheran, 1977.

[3] Durkin-Meisterernst, Desmond, *Dictionary of Manichaean texts*, Turnhout, 2004.

*witābāh pad amā fradāb wxēbē, **xānsār** anōšēn ud wād žīwahrēn. (ak 7)*[1]

بتابان بر ما تابش خویش را، چشمهٔ جاودان و نسیم زندگی را.[۲]

*žahrēn **xānsār** izdamēnd až hō. (am 5)*

خانسار[های] زهر از او جوشند.[۳]

*purr karēnd hāwsār hō zamīg rōšn ud tazēnd andar **xānsār** baγānīg ud wād anōšēn. (as 4)*

تمام و کمال بنا کنند به سان آن نوربوم و در [آن،] چشمهٔ ایزدی و باد نوشین جریان یابد.

*rōdān žīwandag ud frihīft **xānsār**ān*

زنده رودان و سرچشمه‌های عشق[٤]

در پهلوی اشکانی /xānsār/ به معنی چشمه به کار رفته است. منظور از آن را به طور کلی می‌توان منشاء دانست و کاربرد آن محدود به سرچشمهٔ آب نیست. در فارسی میانه، /bun-xān/ معنی سرچشمه می‌دهد و /xān/ هم در زند اوستا به معنی چشمه به کار رفته است. در ایرانی میانهٔ غربی، /xānīg/ (در فارسی: خانی) هم‌ارز /čašmag/ (در فارسی: چشمه) به کار رفته است. کلماتی که در ایرانی میانهٔ غربی معنی چشمه می‌دهند، چنین است:

پهلوی اشکانی	/xānsār/- / xānīg /- /čašmag/
فارسی میانه	/xān/- /xānīg/- /čašmag/- /zahābag/

جدول۱. کلماتی که در ایرانی میانهٔ غربی معنی چشمه می‌دهند

با توجه به این که در زبان‌های ایرانی میانهٔ غربی معنی چشمه را چند کلمهٔ مختلف می‌رساند، احتمالاً تفاوت‌هایی بین انواع چشمه مد نظر بوده است. چشمه‌ها در طبیعت به لحاظ ظاهری انواع مختلفی دارند؛ از جمله: چشمه‌های آبرفتی، آبفشانی، آب‌گرم و غیره. چشمه در فارسی حاصل از /čašmag/ در ایرانی میانهٔ غربی است و پرکاربردتر از خانی است. خانی، به معنی چشمه، حاصل از /xānīg/ در ایرانی میانهٔ غربی است.

مکنزی در *لغتنامه مختصر پهلوی*[٥] به ازای /xānīg/ صرفاً یک معادل انگلیسی آورده که آن معنی چشمه می‌دهد، برخلاف بویس و دورکین– میسترارنست که دو معادل آورده‌اند و آن نیز خود اثر توجه به لغتنامهٔ اوستایی است. در لغتنامه‌های انگلیسی‌زبان مربوط به متون تورفانی، آوردن دو معادل به ازای /xānsār/ و /xānīg/ در پهلوی اشکانی، اشاره‌ای ضمنی به محل بر آمدن آب از دل

---

[1] Boyce, Nora Elisabeth Mary, *A Reader in Manichaean Middle Persian and Parthian:* Texts with Notes*,* Acta Iranica 9*,* Liège-Teheran, 1975.

[۲] رضایی باغ‌بیدی، حسن، *راهنمای زبان پارتی*، تهران، ۱۳۸۱ ه.ش.

[۳] وامقی، ایرج، *نوشته‌های مانی و مانویان*، تهران، ۱۳۷۸ ه.ش.

[٤] این عبارت در متنی سه زبانه قرار دارد و در مقالهٔ ذیل به آن متن پرداخته شده است:

Yoshida, Yutaka, *Manichaean Aramaic in Chinese hymnscroll*, bulletin of SOAS, Vol. 46, No. 2, 1983.

[5] Mackenzie, David Neil, *A concise Pahlavi Dictionary*, London, 1971.

زمین دارد. در رابطه با /xānsār/ در پهلوی اشکانی، توجه به معادل‌هایی که در انگلیسی برای آن آورده‌اند باید با ملاحظهٔ همپوشانی طیف معنایی آن دو کلمه باشد. اشتراک دو پدیدهٔ جغرافیایی چاه و چشمه، در برآمدن آب از زمین، دستمایهٔ اشارهٔ مولفین غربی به /xānsār/ در پهلوی اشکانی شده است. بنا به دریافت اشتباه از این رویکرد غربی‌ها، برخی منابع فارسی، /xānsār/ پهلوی اشکانی را به جز چشمه به چاه (؟) هم ترجمه کرده‌اند.

/xān/ فارسی میانه و هجای /xān/ در/xānsār/ پهلوی اشکانی را می‌توان با صورت‌های صرفی از ماده‌های مفروض در اوستایی سنجید.

صورت صرفی	صرف	ماده	حالت
xā̊	فاعلی جمع	xan-	اسم مونث
xā̊	فاعلی مفرد	xan-	اسم مونث
xā̊	مفعولی جمع	xan-	اسم مونث
xąm	اضافی جمع	xan-	اسم مونث
xaiianąm	اضافی‌جمع مذکر	xaiiana-	صفت
xąniiā̊	مفعولی جمع مونث	xąniiā-	صفت
xąiiā̊	مفعولی‌جمع مونث	xąniiā-	صفت

جدول۲. حالات صرفی مادهٔ اوستایی -xan

۳. فرضیات موجود راجع به وجه اشتقاق خوانسار

چند پژوهشگر به وجه اشتقاق خوانسار اشاره کرده‌اند و بسیاری نیز همان مطالب را به علاوه اشارات مقالات پراکنده صرفاً جمع-آوری کرده‌اند. کتاب *جغرافیای خوانسار*[۱] یکی از آن نمونه‌هاست که راجع به وجه تسمیهٔ خوانسار فاقد مطلب مستقل است. دانشنامه‌های فارسی هم عموماً حاوی گزیدهٔ سهل‌انگارانه‌ای از مطالب اشتباه در مورد خوانسار هستند.

الف. واسیلی آبایف[۲]

آبایف در لغتنامهٔ زبان آسی ذیل xūssar در ایرونی و xonsar در دیگوری سه معنی «جنوب»، «دامنهٔ جنوبی کوه» و «طرف آفتابگیر» را آورده ولی از مثال‌هایی که در آن لغتنامه موجود است، معنایی به جز جنوب دریافت نمی‌شود. آبایف در بخشی از توضیحات خود نیز به لغت نسار، به معنی طرف سایه و غیرآفتابگیر، توجه داده. اگر معنی «طرف آفتابگیر» برای آن کلمات آسی معتبر باشد، آن‌ها به درستی نقطهٔ مقابل نسار تلقی خواهند شد. شباهت آن دو لغت آسی به نام شهر خوانسار دستمایهٔ توجه جدی آبایف شده است. آبایف در تحلیل خود همچنین تحت تاثیر روایتی از هَینریش بروگش[۳] است. بروگش در سفر خود به خوانسار توسط یک نایب (مقام نظامی) خوانسار همراهی شده است. بروگش از مهربانی آن نایب تمجید کرده و روایت می‌کند که آن فرد

---

۱ میرمحمدی، حمیدرضا، *جغرافیای خوانسار*، قم، ۱۳۷۸ ه.ش.

2 Abaev, Vasily Ivanovich, *Istoriko-Etimologicheski Slovar’ Osetinskogo Yazyka*, Moskva - Leningrad, 1958 -1995.

3 Brugsch, Heinrich, *Reise der K. Preussischen Gesandtschaft nach Persien*, Bund II, Leipzig, 1963.

خوانساری از قدمت خوانسار و خاص بودن گویش خوانساری بسیار سخن گفته. بروگش نهایتا انزوای گویش خوانساری در منطقه‌ای که تمام شهرهای مجاور به فارسی صحبت می‌کنند را دلیل خوبی برای تایید سخنان آن نایب خوانساری مبتنی بر قدمت گویش خوانساری دانسته است. آبایف همین نظر را دنبال کرده است و تحلیل او به کل اشتباه است. آبایف در مورد شکل گویشی خونسار ابتدا یک فرض اشتباه دارد و بعد به پسوند -سار از منظری پرداخته که در ایرانی میانهٔ غربی صادق نیست. گویش خوانساری یک گویش ایرانی اما غیرفارسی است. ظاهراً آبایف اصلاً با املاء فارسی نام این شهر مواجه نشده است. اصل اشارهٔ آبایف در ادامه آورده می‌شود، با این توضیح که مطالب زائد آن ترجمه نشده است.

*“Сближается с персидеким топонимом Xūnsār (варианты Xunsār, Xonsār). Городок Хунсар (на северо-запад от Исфахана) известен не только по геотрафическим описаниям Персии, но и в работах, посвященных персидским диалектам. Дело в том, что в Хунсаре говорят на особом говоре, заметно отличном как от персидского литературного языка, так и от других говоров зтого региона. Первые сведения о языковой обособленности Хунсара мы находим у Х. Бругша. Этот автор приводит слова одного хунсарского «наиба», который «приписывал своему городу глубокую древность и особое происхождение, что всего убедительнее доказывается тем, что здесь говорят на особом, только в Хунсаре употребляемом диалекте» (Brugsch. Reise der K. Preussischen Gesandtschaft nach Persien, Bd. II. Leipzig, 1963, стр. 32). В дальнейшем этим диалектом занимались А. Ромаскевич (Mélanges Asiatiques. Пгр., 1919, стр. 452), Mann и Hadank (KPF, Abt. III, Bd. I, стр. LXI-LXIV, 3—67). В народноэтимологическом осмыслении Xūnsār означает «место, обильное кровью»; ср. xūn ‘кровь’ и -sār, во второй части сложных слов указывает на место, обильное чем-либо: kūh-sār ‘гористое место’, sang-sār ‘каменистое место’, čašma-sār ‘место, обильное родниками’ и т. п. (Vullers II 184). Однако такое толкование лишено всяких оснований. Ни в исторических источниках, ни в народных преданиях нет ничего, что оправдывало бы наименование «Кровавый» для этого мирного города. Ос. xūssar (из xūn-sar) | xonsar дает ключ к правильному пониманию обоих терминов: они означают «солнечная сторона». Ср. для первой части *hwan- || hūn-, гетероклитический вариант иран. *hwar- || hūr- ‘солнце’, ав. (в Гатах) x^van-, род. падеж x^vən-g = и.е., *swen-s, ав. x^vanvant- ‘солнечный’ (AiW 1864, 1865, 1847). Сохранение такой архаичной, реликтовой формы отлично согласуется с убеждением хунсарцев в самобытности и древности их наречия (см. выше свидетельство Бругша). Для второй части (-sār) ср. перс. sār ‘место’, ‘местность’ (Ягелло 786) и sar ‘сторона’, ‘часть’. Ср. еще согд. *-sār, во второй части сложных слов указывает на направление (Gramm. sogd. II 164. — Муг II 211), пам. с. sar ‘сторона’ (Shaw 177, 251. — Пахалина, Сар. 152). Из иранского идет тюрк. sar ‘сторона’, ‘направление’ (Радлов IV 313). Этот элемент не имеет, разумеется, ничего общего с sar ‘голова’. Его следует возводить к и.е. *(s)ḱer- (рядом со *sker-) ‘отрезать’, 'отделять’. Ср. по семантике от этой же базы англ. Shore ‘край’ (native shore «родная сторона»). В осетинском этот элемент распознается еще в tæs-sar ‘поворот’, tæs-sarmæ ‘наискось’ (в первой части основа глагола tasyn ‘изгибаться’) (ИЭС III 281).*
Топонимика Востока. М., 1969, стр. 125 сл.”

ترجمه: [xūssar و xonsar در آسی] یادآور جای‌نام خونسار (شکل دیگر: خُنسار) در فارسی است. شهر خونسار (در شمال غرب اصفهان) نه فقط به خاطر مطالعات جغرافیای پارس که نیز به دلیل تحقیقات گویش‌شناسی، مورد توجه

*است. واقعیت این است که خوانساری‌ها به گویش خاصی سخن می‌گویند که از گفتار فارسی و سایر گویش‌های آن اطراف به کل متمایز است. نخستین اطلاعات در مورد انزوای گویش خوانساری را هَینریش بروگش مورد اشاره قرار داده. بروگش گفته‌های یک نایب خوانساری را آورده که: «به شهر خود قدمت عمیق و منشأ خاصی نسبت می‌دهد که به طور متقاعدکننده‌ای با این واقعیت ثابت می‌شود که ایشان گویش خاصی دارند که فقط در خونسار استفاده می‌شود». استنباط عوامانه از معنی خونسار به صورت «مکانی سرشار از خون» است. قیاس شود با کلمهٔ خون و نیز سار که در ترکیبات، نشان‌دهندهٔ مکان است. چنان که در کوهسار (سرزمین پر از کوه)، سنگسار (زمین سنگی) و چشمه‌سار (مکانی با وفور چشمه‌ها) دیده می‌شود. چنین استنباطی در مورد جزء اول خونسار هیچ بنیانی ندارد. هیچ اشارهٔ تاریخی و عامیانه‌ای وجود ندارد که وجود کلمهٔ خون را در نام این شهر دلنشین توجیه کند. در زبان آسی، **xonsar** و **xūssar** (از اصل **xūn-sar**) کلید درک صحیح هر دو کلمه را می‌دهد: آن‌ها به معنای «طرف آفتابگیر» هستند. جزء اول آن قیاس شود با -**hwan- || hūn*** ایرانی که گونهٔ دیگر -**hwar-|| hūr*** به معنی خورشید است و در اوستایی شکل -**xᵛan** دارد. حفظ یک چنین شکل باستانی و یادگارگونه‌ای با اعتقاد بومیان خونسار مبنی بر اصالت و قدمت گویش خونساری کاملاً مطابقت دارد. سار در لغت خونسار با سار در فارسی سنجیده شود که معنی مکان می‌دهد و نیز با سر که معنی سمت و طرف می‌دهد. قیاس شود با **sār**-* در سغدی که در جزء دوم ترکیبات، نشانگر جهت است. این جزء البته هیچ ربطی به سر در معنی کله ندارد. این را باید از ریشهٔ -**(s)ker*** به معنی «جدا کردن» و «بریدن» دانست.*

توجیه آوایی xūn (خون) در xūnsār (خونسار) بسیار ساده است. اکثر کلماتی که در ایرانی میانهٔ غربی و در هجای CVC دارای /-ān-/ هستند، در گویش خوانساری دارای -ūn- هستند.

فارسی	گویش خوانساری	فارسی میانه	پهلوی اشکانی
مان-	-mūn (مون-)	/mān-/	
دانست-	-zūnā (زونا-)		/zānād-/
جان	gīyūn (گی‌یون)		/gyān/
جوان	ǰevūn (جِوون)	/ǰuwān/	

جدول ۳. چند مثال از توالی -ūn- در کلمات گویش خوانساری

همچنین /xwar/ فارسی میانه (به معنی خورشید) در گویش خوانساری به صورت xor (خُر) در آمده است. جزء اول xorvās (خُرواس) در گویش خوانساری، حاصل از /xwar/ در فارسی میانه است. در شهر خوانسار در تقسیم‌بندی‌های زمانی که برای نوبت آبیاری به کشاورزها داده می‌شود، xorvās (خُرواس) عبارت است از یک نوبت بین طلوع آفتاب تا ظهر که در این مدت خورشید بالا می‌آید.[۱] در ایرانی میانهٔ غربی چند کلمه به /-sār/ ختم می‌شوند و این جزء در هیچ کدام معنی سمت و ناحیه نمی‌دهد. پسوندهای دیگری در ایرانی میانهٔ غربی، معنی سمت و ناحیه را می‌رسانند. از پسوند /-sār/ در زبان‌های ایرانی میانهٔ غربی

[۱] tāγ tā šūm (تاغ تا شوم) نوبتی از ظهر تا غروب است و šey (شِی) به معنی شب، نوبتی بین غروب تا طلوع است. لغت xorvās (خُرواس) در گویش خوانساری با لغت خراسان در فارسی همریشه است.

برای اشاره به کثرت و انبوهی هم استفاده نشده است. اگر معنی خوانسار را چشمه‌سار گفته‌اند، منظور همان سرچشمه بوده نه فراوانی چشمه‌ها.

ب. ابراهیم پورداود[1]

پورداود در کتاب *هرمزدنامه* و در نفی لغت تیمسار، مطلبی دارد که در آن به پسوند ‑سار پرداخته است و خانیسار را به عنوان نمونه‌ای معرفی کرده است که در آن پسوند ‑سار معنی سر می‌دهد. در این کتاب مشخص نیست که چرا به جای x از kh استفاده شده است. مطلب زیر عیناً از کتاب *هرمزدنامه* آورده شده:

"در نزهة القلوب آمده: «آب قمرود از کوه خانیسار و لالستان بولایت جربادقان برمیخیزد و بر جربادقان و قم میریزد».
خانی یعنی چشمه:

چشمه آب زندگانی بود   *آب کوثر نه آب خانی بود (نظامی)*

بنابراین خانیسار بمعنی چشمسار (چشمه‌سار) یا سرچشمه است. خن khan در اوستا بمعنی چشمه بسیار آمده و در گزارش پهلوی اوستا به خان گردانیده شده یعنی چشمه. همچنین به خینه khayana که صفت است به معنی چشمه‌ای در اوستا بسیار برمیخوریم و در گزارش اوستا برگردانیده شده به «آپ خانیک» (آب چشمه‌ای). این همان شهرکی است که یاقوت خانسار یاد کرده و امروز خوانسار نویسند. گاو خانی که در سرزمین اصفهان زنده‌رود (زاینده رود) در آن میریزد یعنی چشمهٔ گاو"

پورداود معنی خوانسار را به درستی گفته است اما خانیسار را مبنا قرار داده چون در فارسی، خانی در معنی چشمه شاهد دارد. خانیسار مورد اشارهٔ حمدالله با /xānsār/ پهلوی اشکانی، قابل تطبیق نیست. یاقوت حموی هم نام این شهر را با چند واسطه به صورت خانسار آورده است که آن نیز همان ایراد را دارد. خانی در فارسی از /xānīg/ در ایرانی میانهٔ غربی حاصل شده است؛ به این صورت که حرف g از پسوند /‑īg/ افتاده است. هر دو جزء /xānsār/ در هجای بسته است. هجای /xān/ در /xānsār/ مثل لغت /xānīg/ داری پسوند /‑īg/ نبوده که در آن تحولی ایجاد شود.

مطلب پورداود در اصل راجع به پسوند ‑سار است نه شهر خوانسار اما اطلاق خانیسار به شهر خوانسار دقیق نیست. تحول خانیسار به خانسار در فارسی دور از انتظار است و از طرفی خانیسار فقط در *نزهة القلوب* به کار رفته است. نام روستای خونی‌سر در مازندران و شهر سری‌کانی[2] در کشور سوریه نشان می‌دهد که /xānīg/ ایرانی میانهٔ غربی خود در بسیاری جای‌نام‌ها قابل ردیابی است.

ج. ویلهم اَیلرس[3]

---

[1] پورداود، ابراهیم، *هرمزدنامه*، تهران، ۱۳۳۱ ه.ش.

[2] سری‌کانی شهری کردنشین در کشور سوریه است که آن را در زبان عربی رأس‌العین می‌گویند. رأس در زبان عربی به معنی سر است. عین در زبان عربی به معنی چشمه است.

[3] Eilers, Wilhelm, *Die Mundart von Chunsar*, Wiesbaden, 1976.

ویلهلم اَیلرس در کتاب *گویش خونسار*، شکل گویشی xūnsār (خونسار) را ملاک قرار داده و xūsār (خوسار) را هم بر مبنای آن توضیح داده است. اَیلرس به درستی در مورد هجای xūn (خون) در xūnsār (خونسار) به معنی چشمه اشاره کرده است اما برای موضوع مورد اشاره، مثال اشتباه آورده است. نام یکی از چشمه‌های شهر خوانسار به صورت šotorxūn (شترخون) است. اَیلرس در این مورد هم xūn (خون) را به معنی چشمه دانسته است. اگر نام چشمهٔ šotorxūn (شترخون) در شهر خوانسار مربوط به گویش خوانساری می‌شد که شتر را در آن oštor (اُشتُر) می‌گفتند. اَیلرس در این مورد، معنی دقیق شترخان را نادیده گرفته است. در گویش خوانساری، در چند کلمهٔ دیگر هم هجای xūn (خون) وجود دارد از جمله xūrūsxūn (خوروس‌خون) به معنی خروس‌خوان و tarxūn (طرخون) به معنی طرخانی (نوعی سبزی) که xūn (خون) در هیچ کدام از آن‌ها معنی چشمه نمی‌دهد. در گویش خوانساری برای نام بردن از تمام چشمه‌ها از لغت čəšma (چِشمَ) استفاده می‌شود که حاصل از /čašmag/ در ایرانی میانهٔ غربی است.

اَیلرس در مورد xūsār (خوسار) که شکلی از همان xūnsār (خونسار) است و نزد گویشوران پرکاربردتر، حذف حرف n در موقعیت پسامصوت را به درستی تشخیص داده، اما مجدداً مثال‌هایی را به عنوان شاهد آورده که نادرست هستند. شکل گویشی xūsār (خوسار) در این مورد با pūsad (پوصد) به معنای پانصد، قابل مقایسه است که در آن حرف n پس از مصوت کشیدهٔ ū قرار داشته و بنا به یک تحول آوایی رایج در گویش خوانساری، حرف n افتاده است.

در رابطه با افتادن حرف n در موردی که به آن اشاره شد البته نمی‌توان شکل گویشی xūsār (خوسار) را مربوط به یکی از ویژگی‌های نوشتاری فارسی باستان دانست. صامت‌های m و n در نوشتار خط میخی زبان فارسی باستان، حتی اگر ریشه‌ای باشند، در موقعیت پسامصوت نگاشته نشده‌اند. چند نمونه از این کلمات در زبان فارسی باستان، مربوط به نام برخی نواحی در قلمرو ماد است و در تحریر اکدی و عیلامی کتیبهٔ بیستون، در نام آن مناطق، حرف n ثبت است. کنت[1] در لغتنامهٔ فارسی باستان برای این قبیل ماده‌ها، حرف n را به صورت اندیس نشان داده است. در ایرانی میانهٔ غربی هم گاهی حرف n در موقعیت پسامصوت، نگاشته نشده است. به عنوان مثال، نگونسار (سرنگون) در پهلوی اشکانی به صورت /nigūsār/ نوشته شده است. این رویه هم در فارسی باستان و هم در ایرانی میانهٔ غربی، توجیه دیگری دارد که با ویژگی‌های آوایی گویش خوانساری مرتبط نیست.

٤. علت اشتباه املایی در املاء فارسی جای‌نام خوانسار

مهم‌ترین دلیل وجود حرف واو معدوله در نام شهر خوانسار، قیاس با نام شهرهایی است که در املاء فارسی آن‌ها، حرف واو معدوله وجود دارد از جمله خوارزم، خواران و غیره. این مساله در دورهٔ معاصر پدید نیامده است. در مورد کتاب *محاسن اصبهان* که در ادامه به آن اشاره می‌شود، تاریخ کتابت نسخهٔ عربی موجود درکتابخانهٔ مجلس ایران، مربوط به سال ١٣٠٤ه.ق. از روی نسخه‌ای به تاریخ کتابت ٧٣٢ ه.ق. است.

در فارسی، آوای هجای اول کلماتی همچون خواب و خواهر با آوای هجای اول کلماتی همچون خاموش و خانه یکسان است. نوشتن حرف واو معدولهٔ غیرملفوظ درآن دو نمونهٔ اول، نشان از /xw/ فارسی میانه می‌دهد. در تعداد اندکی از کلمات فارسی،

[1] Kent, Ronald Grubb, *Old Persian*: Grammar, Texts and Lexicon, New Haven, 1958.

بودن حرف واو معدوله در املاء باعث تفاوت معنایی می‌شود. به عنوان مثال، خار در فارسی حاصل از /xār/ در فارسی میانه و به معنی تیغ‌گیاه است ولی خوار در فارسی حاصل از /xwār/ در فارسی میانه و به معنی کم‌ارزش است.

پرکاربرد شدن این املاء در دورهٔ معاصر بنا به چند دلیل مختلف رخ داده است. یکی از این دلایل، کاتبان و خطاطان پر شمار شهر خوانسار هستند که نام خود را اکثراً به صورت خوانساری نوشته‌اند. وجود صنعت چاپ سنگی در شهر خوانسار هم مزید بر علت بوده است. دلیل دیگر رایج شدن نام شهر خوانسار، مربوط به علما و روحانیون شهر خوانسار است که از دیرباز در عالم تشیع، شناخته شده هستند و نام خود را به اشکال گوناگون تحریر کرده‌اند.

اشارهٔ *فرهنگ آنندراج* به معنی «حوض کوچک و چاه خُرد» ذیل خان در *فرهنگ انجمن‌آرای ناصری* نیز آورده شده است و در هیچ‌کدام برای این معنی، شاهدی نیاورده‌اند. /xān/ در زند اوستا و متون فارسی میانه در معنی چشمه به کار رفته است اما لغتنامه‌های فارسی برای لغت خان، شاهدی به معنای چشمه ندارند. در لغتنامه‌های فارسی، خانی به معنی چشمه ثبت است.

در فارسی میانه، وضع کلمات /xānag/ و /xān/ که هر دو به معنی خانه هستند، مشابه /xānīg/ و /xān/ است که هر دو به معنی چشمه هستند. این مساله که لغت خان چند معنی متفاوت دارد، گاهی تشخیص معنی دقیق آن در جای‌نام‌ها را دشوار می‌کند. به عنوان مثال، خان در نام شهر خان‌طومان به معنی کاروانسرا است. از لغت خان در معنی منزل، چند معنی قریب به آن هم در فارسی کاربرد دارد؛ از جمله معنی تیم (کاروانسرا) که در عربی و ترکی هم وارد شده است. در منطقهٔ خاور نزدیک، خان‌های بسیاری باقی مانده است. نام برخی شهرها به واسطهٔ این خان‌ها شهرت یافته. شهرهایی از قبیل خان‌طومان و خان‌یونس چنین هستند. در منطقهٔ خاور نزدیک، خان‌ها درون شهرها بوده‌اند. خان‌العمدان، خان‌الاحمر و... نمونه‌هایی از آن هستند.[1]

۵. اشاره به خوانسار در متون فارسی و عربی

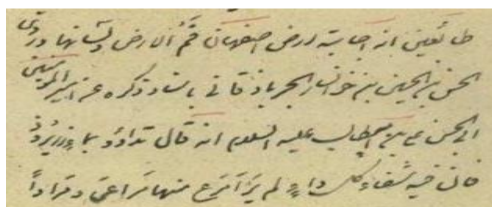
در بسیاری متون فارسی و عربی به شهر خوانسار اشاراتی شده است.

الف. *محاسن اصبهان*

یکی از متونی که در آن غیرمستقیم به شهر خوانسار اشاره شده است، کتاب *محاسن اصبهان* به زبان عربی از مفضل بن سعد بن حسین مافروخی است. بنا به قراینی که در کتاب هست، تاریخ تالیف آن احتمالاً مربوط به اواخر قرن پنجم ه.ق. است. این اثر در قرن هشتم ه.ق. توسط حسین بن محمد بن ابی‌الرضا آوی با عنوان *محاسن اصفهان* به فارسی ترجمه شده است. خوانسار در این کتاب، بخشی از نام یک راوی حدیث است. شهرت این فرد در متن عربی به صورت «خوانسار جرباذقانی» نوشته شده و در ترجمهٔ فارسی به صورت «خوانسار جرباذ» آمده است.

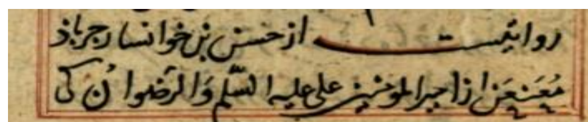
---

[1] خان طومان و خان اسعد پاشا در کشور سوریه واقع است. خان یونس، خان العمدان و خان الاحمر در کشور فلسطین واقع است.



تصویر ۱. قسمتی از نسخهٔ خطی کتاب محاسن اصبهان، موجود در کتابخانهٔ مجلس

و رَوی الحسن بن الحسین بن خوانسار الجرباذقانی

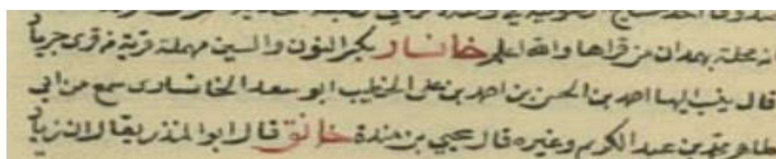


تصویر ۲. قسمتی از نسخهٔ خطی کتاب محاسن اصفهان، موجود در کتابخانهٔ دانشگاه تهران

روایتست از حسن بن خوانسار جرباذ

ب. *معجم البلدان*

در کتاب *معجم البلدان* که قرن هفتم ه.ق. توسط ابوعبدالله یاقوت حموی به عربی نوشته شده است، به شهر خوانسار به صورت خانِسار اشاره شده است.



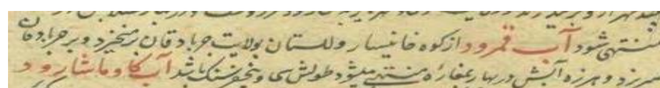
تصویر ۳. قسمتی از نسخهٔ خطی کتاب معجم البلدان موجود در کتابخانهٔ مجلس[1]

خانسار بکسر النون و السین مهمله قریة من قری جربادقان ینسب الیها احمد بن الحسن بن احمد بن علی الخطیب ابو سعد الخانساری سمع من ابی طاهر محمد بن عبدالکریم و غیره

ترجمه: *خانِسار به کسر نون و سین مهمله، قریه‌ای از قریه‌های جربادقان است. احمد بن حسن بن احمد بن علی خطیب ابو سعد خانِساری منسوب به آن‌جاست. از ابی‌طاهر محمد بن عبدالکریم و جز او شنیدم.*

ج. *نزهة القلوب*

در کتاب *نزهة القلوب* که قرن هشتم ه.ق. توسط حمدالله مستوفی به فارسی نوشته شده است، در مورد منشاء آب قمرود به کوه خانیسار اشاره شده است:



تصویر ٤. قسمتی از نسخهٔ خطی کتاب *نزهة القلوب* موجود در کتابخانهٔ مجلس

[1] در تمام تصاویری که از نسخه‌های خطی و چاپ سنگی ارائه شده، صرفاً هر چه که در تصویر منبع مورد اشاره وجود دارد، درون کادرها نوشته شده و اختلافات با نسخ دیگر و اشتباهات کتابت بررسی نشده است.

آب قمرود از کوه خانیسار و للستان بولایت جربادقان برمیخیزد و بر جربادقان میریزد و هرزه آبش در بهار بمغاره منتهی میشود طولش سی و پنجفرسنگ باشد

از به هم پیوستن چند رودخانهٔ سطحی، قمرود در گلپایگان آغاز می‌شود. لسترنج[1] با اشاره به *نزهة القلوب*، ضمن تصحیح خانیسار به Khânsâr (خانسار)، آن منطقه را موقعیتی توصیف کرده که دربرگیرندهٔ سرچشمه‌های قمرود است. توضیح لسترنج به این شکل است:

"The river of Ḳum rose in Gulpaygân district near the mountains of Khânsâr, as Mustawfi writes the name, and these ranges are at the watershed between the Ḳum river and the left-bank tributary of the Isfahân river already mentioned. Jurbâdhḳân is the Arab name for Gulpaygân, of which the older form was Gurbâyigân, and Mustawfi explains the name to mean 'the place of roses', writing it Gul-âbâd-ikân and goes on to praise its fertility and the excellent water, 50 villages being of its dependencies. Muḳaddasî refers to Jurbâdaḳân as lying about half-way between Karaj of Abu Dulaf and Isfahân, and the village of Khânsâr which gave its name to the district, Yâḳût adds, was of its neighbourhood."

ترجمه: *قمرود از منطقهٔ گلپایگان برمی‌خیزد در نزدیکی کوه‌های خانسار؛ آن طور که مستوفی نام می‌برد و این سلسله جبال عبارتند از: حوزهٔ آبدهی به قمرود و شاخهٔ غربی رود اصفهان، که پیشتر ذکرشد. جرباذقان معرب گلپایگان است که صورت قدیم آن گُربایگان بوده و مستوفی شرح می‌دهد که این عنوان اشاره‌گر بوده به "موضع گُل‌ها" و آن را به صورت گُل-آباد-کان می‌نویسد و حاصلخیزی و آب نیکوی آن را ستایش می‌کند. پنجاه ده زیر مجموعهٔ آن هستند. مقدسی از گلپایگان به عنوان منزلی در بین راه کرج ابودلف تا اصفهان یاد می‌کند و خانسار که نامش را به ناحیه داده است بنا به اشارهٔ یاقوت از قریه‌های آن بوده است.*

برخی از اشارات این نوشته به ویژه توضیح مستوفی در مورد وجه اشتقاق جای‌نام گلپایگان، نادرست است و از آن می‌گذریم. لسترنج، خانیسار که مستوفی به کار برده را به Khânsâr (خانسار) تصحیح کرده و افزوده است که آن نام منظور دارد به سرچشمهٔ قمرود و عنوانی است برای اشاره به سلسله جبالی که قمرود از آن‌ها سرچشمه می‌گیرد. شیوهٔ بیان لسترنج به شکلی است که اگر هر سه منبع: *نزهة القلوب*، *معجم البلدان* و *أحسن التقاسیم فی معرفة الأقالیم* خوانده نشود، نمی‌توان تشخیص داد که چه میزان از مطلب به نقل از آن منابع است و چه میزان از مطلب، حدسیات شخص لسترنج است. کتابی که لسترنج نوشته است، به عربی تحت عنوان *بلدان الخلافة الشرقیة* ترجمه شده است. محمودی بختیاری[2]، تحت تاثیر ترجمهٔ عربی به اشتباه افتاده است. آن قسمت از *بلدان الخلافة الشرقیة* که محمودی بختیاری را به خطا انداخته، چنین است:

[1] Le Strange, Guy, *The Lands of the Eastern Caliphate*, Cambridge, 1905.

[2] محمودی بختیاری، علیقلی، *خانسار- خانی*، هنر و مردم، ش. ۹٤، ۱۳٤۹ه.ش.

"و أشار المقدسی الی جربادقان فقال هی فی نصف الطریق بین کرج ابی دلف و اصفهان و إن قریة خانسار، و قد عرفت الناحیة باسمها، {کانت مجاورة لها علی ما فی یاقوت.}"[1]

محمودی بختیاری تصور کرده که ارجاع لسترنج به المقدسی شامل تمام جملهٔ بعد از ذکر نام اوست. در اصل، ارجاع لسترنج به المقدسی با ذکر موقعیت مکانی گلپایگان به پایان می‌رسد و پس از آن، اطلاق خانسار به ناحیهٔ بزرگتر نظر خود لسترنج است نه المقدسی. بنا به این سوء برداشت، نتیجه‌گیری زیر مبنی بر املاء فارسی به شکل خانسار عیناً مطلبی است که محمودی بختیاری آورده:

"چنان که در نوشته‌ی لسترنج دیدیم، جغرافی نویسان قدیم چون ابن خرداذبه، المقدسی و دیگران همه در املای این واژه همداستانند."

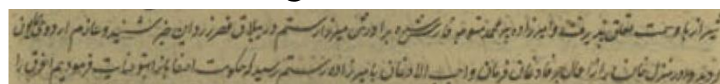
محمودی بختیاری به المقدسی و ابن خرداذبه ارجاع کور داده است. نه در *أحسن التقاسیم فی معرفة الأقالیم*، از خوانسار نام برده شده و نه در *المسالک و الممالک*. برای روشن شدن موضوع، اشارهٔ المقدسی به گلپایگان که در پایان بخش أقلیم الجبال آمده است، در زیر آورده شده. ابن خرداذبه نیز مشابه همین مطلب را با اندکی اختلاف در کتابش دارد.

"من الکرج إلی الجراناباذ مرحلة ثم إلی ابتعة مرحلة ثم إلی جرباذقان مرحلة ثم إلی قنوان مرحلة ثم إلی مرج و زهر مرحلة ثم إلی الماربین بریدین ثم إلی ازمیران مرحلتین ثم إلی الیهودّیه نصف المرحلة"

ترجمه: *از کرج تا جراناباذ یک منزل، سپس تا ابتعه یک منزل، سپس تا جرباذقان یک منزل، سپس تا قنوان یک منزل، سپس تا مرج و زهر یک منزل، سپس تا ماربین دو برید (پیک)، سپس تا ازمیران دو منزل، سپس تا یهودیه نیم منزل [فاصله] است.*

د. *حبیب السیر فی اخبار افراد بشر*

در کتاب *حبیب السیر فی اخبار افراد* بشر که قرن دهم ه.ق. توسط غیاث الدین خواندمیر به فارسی نوشته شده است، در دو مورد به خانسار اشاره شده که تنها یکی از آن‌ها مربوط به شهر خوانسار موضوع بحث است.

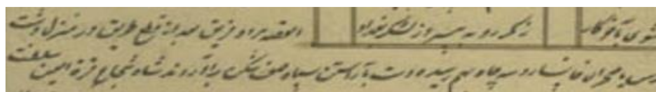


تصویر ۵. قسمتی از نسخهٔ خطی کتاب حبیب *السیر* موجود در کتابخانهٔ مجلس

برادرش میرزا رستم در ییلاق قصر زرد این خبر شنید و عازم اردوی همایون گردید و در منزل خانسار از اعمال جرفادغان فرمان واجب الاذعان بامیرزاده رستم رسید.

[1] قسمتی که درون کروشه قرار دارد، در مقالهٔ *خانسار– خانی* از قلم افتاده است.

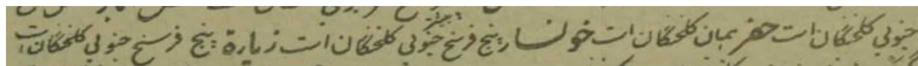
در یکی دیگر از نسخ خطی موجود در کتابخانهٔ مجلس و در همین مورد، به جای خانسار، جانسالار نوشته شده که بی‌ربط می‌نماید. مورد دیگری که خانسار در کتاب حبیب *السیر* به کار رفته است، به صورت موقعیت «صحرای خانسار و سه چاه» است و منظور از خانسار در این مورد، جایی در فارس است.



تصویر ٦. قسمتی از نسخهٔ خطی کتاب حبیب *السیر* موجود در کتابخانهٔ مجلس

القصه هر دو فریق بعد از قطع طریق در منزل دشت رس یا صحرای خانسار و سه چاه بهم رسیده

به موقعیت «صحرای خانسار و سه چاه» در کتاب *جغرافیای حافظ ابرو*[1] هم اشاره شده است. در کتاب *فارسنامهٔ ناصری* از حسن بن حسن فسایی که مربوط به دورهٔ ناصرالدین شاه قاجار است نیز از همان محل به شکل خونسار یاد شده است. این خانسار یا خونسار، روستایی است در منطقهٔ کُلخُنگان و در تقسیمات امروزی در حوزهٔ شهرستان خاتم استان یزد قرار دارد.

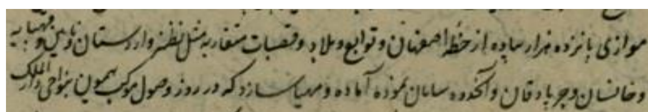


تصویر ۷. قسمتی از نسخهٔ چاپ سنگی کتاب *فارسنامهٔ ناصری* موجود در کتابخانهٔ مجلس

خونسار پنج فرسخ بیشتر جنوبی کلخنگان است

ه. *نقاوة الآثار فی ذکر الاخیار*

درکتاب *نقاوة الآثار فی ذکر الاخیار* از محمود بن هدایت الله افوشته‌ای، که مربوط به اوایل دورهٔ صفویه است، از خوانسار با عنوان خانسان یاد شده است.



تصویر ۸. قسمتی از نسخهٔ خطی کتاب *نقاوة الآثار فی ذکر الاخیار* موجود در کتابخانهٔ دانشگاه تهران

از خطهٔ اصفهان و توابع و بلاد و قصبات متقاربه مثل نطنز و اردستان و قهپایه و خانسان و جرپادقان و آنحدود سامان نموده آماده و مهیا سازد

٦. اشاره به خوانسار در لغتنامه‌ها

اشارات لغتنامه‌ها به خوانسار، عموماً محل اشکال است.

الف. *برهان قاطع*

در لغتنامه‌های *برهان قاطع*[2] و *فرهنگ آنندراج*[3]، خوان‌سار ثبت است. شاید صاحب *برهان قاطع*، خوانسلار را با خوانسار اشتباه گرفته باشد. اشارهٔ این منابع به خوان‌سار نه مربوط به شهر خوانسار است و نه هم معنی با آن است. در مورد شهر خوانسار، همان

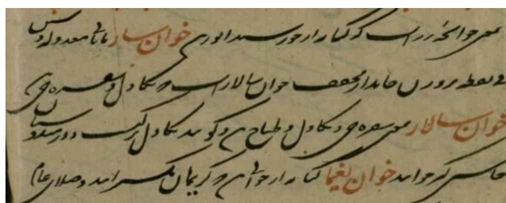
---

[1] خوافی(قرن نهم ه.ق.)، *جغرافیای حافظ ابرو* به تصحیح صادق سجادی، تهران، ۱۳۷۵ه.ش.

[2] محمد حسین بن خلف تبریزی، *برهان قاطع* (۱۰۳۰ ه.ش.)، نسخهٔ خطی موجود در کتابخانهٔ دانشگاه تهران.

[3] محمد پادشاه، *فرهنگ آنندراج* (۱۲٦۷ ه.ش.)، نسخهٔ چاپ سنگی موجود در کتابخانهٔ مجلس ایران.

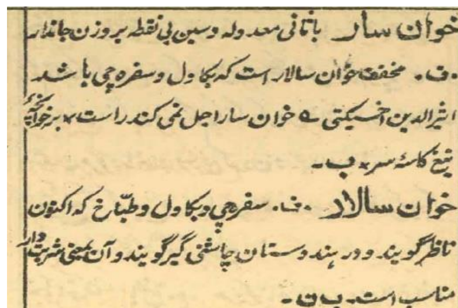
طور که اشاره شد، نام این شهر به قیاس از نام شهرهایی چون خوارزم با حرف واو معدوله نوشته شده است. در هیچ یک از دو لغتنامهٔ *برهان قاطع* و *فرهنگ آنندراج*، ذیل خوان‌سار به شهر خوانسار اشاره نشده است ولی معین در پاورقی‌هایی که بر *برهان قاطع* افزوده است، ذیل خوان‌سار در معنی سفره‌چی، به شهر خوانسار نیز اشاره کرده است[1] و اشرف‌الکتابی[2] نیز تاحدودی متذکر این اشتباه شده است. خوان به معنی سفره و طبق غذا از /xwān/ در فارسی میانه می‌آید.



تصویر ۹. قسمتی از نسخهٔ خطی لغتنامهٔ *برهان قاطع* موجود در کتابخانهٔ دانشگاه تهران

خوان‌سار با ثانی معدوله و سین بی‌نقطه بر وزن جاندار مخفف خوان‌سالار است و بکاول و سفره‌چی

در *فرهنگ آنندراج* عیناً همان تعریف تکرار شده و برای آن مثال آورده شده.



خوان سار با ثانی معدوله وسین بی‌نقطه بر وزن جاندار
ف. مخفف خوان سالار است که بکاول وسفره‌چی باشد
اثیرالدین اخسیکتی ــه خوان سار اجل نمی‌کند راست به بر خوانچهٔ
تیغ کاسهٔ سر ــ ب ــ
خوان سالار ــ ف. سفره‌چی و بکاول و طباخ که اکنون
ناظر گویند. و در هندوستان چاشنی گیر گویند و آن بمعنی شربت‌دار
مناسب است ــ ب ت ــ

تصویر ۱۰. قسمتی از نسخهٔ چاپ سنگی *فرهنگ لغت آنندراج* موجود در کتابخانهٔ مجلس

خوان‌سار با ثانی معدوله و سین بی‌نقطه بر وزن جاندار مخفف خوان‌سالار است و بکاول و سفره‌چی باشد

اثیرالدین اخسیکتی   خوان‌سار اجل نمی‌کند راست / بر خوانچهٔ تیغ کاسهٔ سر /

در *فرهنگ آنندراج* اشاره شده که این لغت با معنی شربت‌دار نیز مناسبت دارد. شاید «الخانسار» که در کتاب *البدایة و النهایة*[3] از او نام برده شده، به لحاظ لغوی، از اصلی ایرانی باشد. از این فرد در *تاریخ طبری* به شکل دیگری یاد شده است. اشارهٔ کتاب *البدایة و النهایة* به شخص الخانسار چنین است:

"فلما سار الأشتر إليها وانتهى إلى القلزم استقبله الخانسار و هو مقدم على الخراج فقدم إليه طعاما وسقاه شرابا من عسل فمات منه"

---

[1] *برهان قاطع* به اهتمام محمد معین، ذیل لغت خوانسار

[2] اشرف‌الکتابی، منوچهر، *خونسار– خوانسار – یا خانسار؟*، تحقیقات کتابداری و اطلاع رسانی دانشگاهی، ش. ۱۲، ۱۳۶۷ ه.ش.

[3] ابن کثیر (۷۰۱ ه.ق.– ۷۷٤ ه.ق.)، *البدایة و النهایة*، نشر دیجیتالی– مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان.

ترجمه: *اشتر به سوی آن‌جا به راه افتاد و به قلزم رسید. خانسار، پیش‌قدم در خراج، از او استقبال کرد. برای او خوراک تدارک دید و شربتی از عسل به او عرضه کرد که به سبب آن جان باخت.*

ب. *دهخدا*

لغتنامهٔ *دهخدا*، شکل گویشی خونسار را ارجاع داده است به خوانسار و به عنوان نمونه همان جمله‌ای که در *فارسنامه ناصری* هست و پیشتر به آن اشاره شد را شاهد آورده است. ارجاع دادن خونسار یزد به خوانسار اصفهان خطاست. توجه به چند جمله قبل و بعد از اشارهٔ *فارسنامه ناصری* به خونسار و کلخنگان این موضوع را روشن می‌کند.

۷. دیگر نام‌ها

از علمای دینی شهر خوانسار در برخی کتبی که به عربی نوشته شده، به صورت الخونساری یاد شده است و خود ایشان نیز در مواردی نامشان را به صورت الخونساری امضا کرده‌اند. خونسار شکل گویشی خوانسار است. در سفرنامه‌ها، نقشه‌های جغرافیایی و آثار زبان‌شناسی غربی‌ها هم در مواردی نام شهر خوانسار با الفبای لاتینی به صورت Khonsar نوشته شده است که نباید با دره-رود «الخنصار» در بعلبک لبنان (به الفبای لاتینی: El khonsar) اشتباه گرفته شود.[1] علاوه بر این، بسیاری بناها، باغ‌ها و اراضی به نام صاحبان خوانساری آن‌ها شناخته می‌شود، از جمله یک زمین زراعی در شهر شوش چنین است. در مورد جای‌نام‌های مشابه به خوانسار صرفاً به مواردی اشاره می‌شود که در آن، خان یا خون، فارغ از معنای آن، و جزء -سر یا -سار وجود دارد.

خوانسار: روستایی از توابع شهرستان خاتم در استان یزد

خوانسارک: روستایی از توابع شهرستان فلاورجان در استان اصفهان

سرخون: نام چند روستا در اقصی نقاط ایران

خانسر: یکی از محله‌های روستای قاسم آباد علیا از توابع شهرستان رودسر در استان گیلان

خانسر (به الفبای لاتینی: Khansar): نام منطقه‌ای در کشور پاکستان که شامل چندین شهر و روستا است.

۸. باورهای ناشی از ریشه‌شناسی عامیانه

یکی از مهم‌ترین دلایل پیدایش باورهای عامیانه، برداشت اشتباه از کلمات است. مردم خوانسار بنا به شکل گویشی xūnsār (خونسار)، داستانی را بازگو می‌کنند که به لحاظ ریشه‌شناسی درست نیست اما بخش‌هایی از آن داستان ناظر به حقیقت است. در شهر خوانسار، از دیر باز، حقابهٔ رودخانه مساله ساز بوده است و کشاورزان مناطق کم‌ارتفاع‌تر بر سر آب با اهالی خوانسار در ستیز بوده‌اند. بنا به یک قانون قدیمی، تقسیم بندی این آب به صورت نه روز و سه روز بوده؛ یعنی مردم خوانسار از این آب نه روز سهم داشته‌اند و سه روز هم ملزم به رهاسازی آب بوده‌اند. برای این تقسیم بندی حالات دیگری هم وجود دارد که اساس همهٔ آن‌ها سهم تقریباً دوسومی مردم خوانسار است. یکی از متن‌هایی که اَیلرس از قول یکی از بومیان خوانسار در کتاب *گویش خونسار* تنظیم کرده است، به این تقسیم‌بندی مربوط است. بنا به آن داستان، اهالی یک روستا در پایین‌دست، وقتی با کمبود آب مواجه شدند، رودخانه را دنبال کردند و به ساربانی رسیدند که جلوی آب را گرفته بوده. طبق آن داستان، ایشان آن ساربان را به

[1] http://lb.geoview.info/alkhnsar,564401592n

قتل می‌رسانند و خون او در رودخانه ریخته می‌شود. به تقاص خون آن ساربان، آب به صورت نه روز و سه روز تقسیم بندی می‌شود و در اثر تخصیص آب، شهر خوانسار پدید آمده و نام خود را از جاری شدن خون ساربان گرفته است. این وجه تسمیه به لحاظ زبانی مردود است چرا که پسوند ـسار به تنهایی نمی‌تواند معنی شتربان بدهد و از طرفی خود لغت خون در گویش خوانساری به صورت xīn (خین) گفته می‌شود. بسیاری داستان‌های عامیانهٔ دیگر هم وجود دارد که در آن‌ها نیز برداشت اشتباه از معنی یک کلمه باعث پیدایش داستان بوده است.

نقش ریشه‌شناسی عامیانه در مورد خوانسار به ویژه در کتاب *دورنمای خوانسار*[1] و با طرح ایده‌های مثل آتشکده تیرگان (؟) و... پررنگ است. دردسرسازترین ادعا در مورد خوانسار نیز از همین منبع آغاز شده است. این ادعا چنین است:

"قدیمی‌ترین مدرکی که از سابقهٔ تاریخی خوانسار در دست است، تاریخ مهاجرت دسته‌ای از اقوام یهود به خوانسار و سرگذشت آن‌هاست که به زمان سلطنت کوروش کبیر می‌رسد و مدارک و گزارش‌های مربوط در همدان محفوظ مانده است."

در این ادعا مشخص نشده که سند نشان‌دهندهٔ تمدن خوانسار در عصر هخامنشی در کدام نقطه از همدان نگهداری می‌شود؟ این سند از چه جنسی است و در آن چه چیزی نوشته شده است؟ این مطلب در یک مقاله[2] به شکل زیر بازتاب داشته است:

“Khunsar (pers. Khwansar) is an Iranian town northwest of Isfahan. The oldest historical references to khunsar mention Jews moving there during the Achaemenid period (550-330 B.C.E.).”

ترجمه: *خونسار (در فارسی: خوانسار) شهری است در شمال غربی اصفهان در ایران. قدیمی‌ترین ارجاعات تاریخی در مورد خوانسار اشاره دارد به مهاجرت دسته‌ای از یهودیان به آن‌جا در طی دوران هخامنشیان (۵۵۰ تا ۳۳۰ پیش از میلاد).*

چنین ارجاعاتی وجود ندارد. تنها مطلبی که هست، اشارهٔ نامربوط جکسن[3] به یک باور عامیانه به شرح زیر است:

“It is a settlement of some twelve thousand inhabitants and is believed to date back to the time of Alexander, who is thought to have marched through it on his way to Ecbatana.”

ترجمه: *[خوانسار] جایگاه دوازده هزار سکنه است و در مورد آن عقیده دارند که به زمان اسکندر می‌رسد به این گمان که در لشکرکشی به سوی اکباتان از آن‌جا عبور کرده است.*

۹. جمع‌بندی

---

[1] زهرایی، فضل الله، *دورنمای خوانسار*، تهران، ۱۳۴۱ ه.ش.

[2] Sahim, Haideh., *Khunsar*, Encyclopedia of Jews in the Islamic World, Brill online, 2012.

[3] Jackson, Abraham Valentine Williams, *Persia, past and present*, New York, 1906.

/xānsār/ پهلوی اشکانی به معنی سرچشمه است و در نام شهر خوانسار باقی مانده است. احتمالاً در منطقه‌ای بزرگتر از محدودهٔ کنونی، این عنوان اشاره داشته به برخاستن رودها از آن حدود کوهستانی و بعدتر تحدید جغرافیایی شده یا نام دیگری را کنار زده است. صورت‌های گویشی xūnsār (خونسار) و xūsār (xūssār) (خوسار) در اثر تحولات آوایی از /xānsār/ در پهلوی اشکانی پدید آمده‌اند.

در املاء فارسی، حرف واو معدوله در نام شهر خوانسار، حاصل قیاس نابه‌جا با نام شهرهایی چون خوارزم است و این اشتباه املایی به دلیل کثرت استعمال، رایج شده است. در متون عربی از شهر خوانسار با واسطه یاد شده است. غربی‌ها نیز در نام بردن از شهر خوانسار، کمتر شکل رسمی را ملاک قرار داده و بیشتر حاصل شنیدهٔ خود را با الفبای لاتینی ثبت کرده‌اند که ثبت آن‌ها در مورد کیفیت مصوت‌های این کلمه، به جز اَیلرس عموماً دقت کافی ندارد. برخی اساتید صاحب‌نظر ایرانی، در آثار خود به زبان انگلیسی، برای نوشتن نام خوانسار با الفبای لاتینی از حرف v و w برای آن واو غیرملفوظ استفاده کرده‌اند. تقریباً اکثر محققین غربی چنین نکرده‌اند چرا که وجود این حرف در نام شهر خوانسار به خط فارسی، اساساً حاصل قیاس نابه‌جا است.

گویش خوانساری مربوط به شهر خوانسار است نه تمام شهرستان خوانسار. این گویش به سرعت رو به فراموشی می‌رود. اگرچه اهالی برخی محله‌ها در شهر خوانسار به فارسی صحبت می‌کنند اما اکثریت زبانی با گویشوران خوانساری است. به جز روستای وادشت، باقی محله‌هایی که اهالی آن به گویش خوانساری صحبت می‌کنند، مجاور رودخانهٔ شهر خوانسار واقع است. زندگی حول رودخانهٔ خوانسار، وجه اشتراک گویشوران خوانساری است. انزوای گویش خوانساری در آن ناحیه نیز احتمالاً نشان‌دهندهٔ یک مهاجرت تاریخی است.

۱۰. منابع

ابن خرداذبه (قرن ۳ ه.ق.)، *المسالک و الممالک* به اهتمام دخویه، لایدن، ۱۸۸۹.

ابن کثیر (۷۷٤ ه.ق. – ۷۰۱ ه.ق.)، *البدایة و النهایة*، نشر دیجیتالی– مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان.

اشرف‌الکتابی، منوچهر، *خونسار– خوانسار – یا خانسار؟*، تحقیقات کتابداری و اطلاع رسانی دانشگاهی، ش. ۱۲، ص. ٦۲–٥۱، ۱۳٦۷ ه.ش.

افوشته‌ای نطنزی (قرن ۱۰ ه.ق.)، *نقاوة الآثار فی ذکر الاخیار*، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دانشگاه تهران.

المقدسی (قرن ٤ ه.ق.)، *أحسن التقاسیم فی معرفة الأقالیم*، نشر دیجیتالی– مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان.

پورداود، ابراهیم، *هرمزدنامه*، تهران، ۱۳۳۱ ه.ش.

حسن بن حسن فسایی (۱۲۳۷- ۱۳۱٦ هـ.ق.)، *فارسنامهٔ ناصری*، نسخهٔ چاپ سنگی کتابخانهٔ مجلس ایران.

حسن بن محمد بن حسن قمی (قرن ٤ ه.ق.)، *تاریخ قم*، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دانشگاه تهران.

حمدالله مستوفی (قرن ۸ ه.ق.)، *نزهة القلوب*، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ مجلس ایران.

خوافی(قرن نهم ه.ق.)، *جغرافیای حافظ ابرو* به تصحیح صادق سجادی، تهران، ۱۳۷۵ ه.ش.

خواندمیر (قرن ۱۰ ه.ق.)، *حبیب السیر فی اخبار افراد بشر*، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ مجلس ایران.

دهخدا، علی‌اکبر، *لغتنامه دهخدا*، تهران، ۱۳۱۹ه.ش.

رضا قلیخان هدایت، *فرهنگ انجمن‌آرای ناصری* (۱۲۸۸ ه.ق.)، نسخهٔ چاپ سنگی کتابخانهٔ مجلس ایران.

رضایی باغ‌بیدی، حسن، *راهنمای زبان پارتی*، تهران، ۱۳۸۱ ه.ش.

زهرایی، فضل الله، *دورنمای خوانسار*، تهران، ۱۳٤۱ ه.ش.

لسترنج، گای، *بلدان الخلافة الشرقیة*، ترجمۀ انگلیسی به عربی از بشیر فرنسیس و کورکیس عواد، قم، ۱٤۱۳ ه.ق.

مافروخی (قرن ٥ ه.ق.)، *محاسن اصبهان*، نسخۀ خطی کتابخانۀ مجلس ایران.

مافروخی (قرن ٥ ه.ق.)، *محاسن اصفهان*، ترجمۀ عربی به فارسی از حسین بن محمد بن ابی‌الرضا آوی (قرن ۸ ه.ق.)، نسخۀ خطی کتابخانۀ دانشگاه تهران.

محمد پادشاه، *فرهنگ آنندراج* (۱۲٦۷ ه.ش.)، نسخۀ چاپ سنگی کتابخانۀ مجلس ایران.

محمد حسین بن خلف تبریزی، *برهان قاطع* (۱۰۳۰ ه.ش.)، نسخۀ خطی کتابخانۀ دانشگاه تهران.

محمد حسین بن خلف تبریزی، *برهان قاطع* به اهتمام محمد معین، تهران، ۱۳٤۲ ه.ش.

محمودی بختیاری، علیقلی، *خانسار- خانی*، هنر و مردم، ش. ۹٤، ۱۳٤۹ ه.ش.

وامقی، ایرج، *نوشته‌های مانی و مانویان*، تهران، ۱۳۷۸ ه.ش.

یاقوت حموی (٦۲٦- ٥۷٤ ه.ق.)، *معجم البلدان*، نسخۀ خطی کتابخانۀ مجلس ایران.

Abaev, Vasily Ivanovich, *Istoriko-Etimologicheski Slovar' Osetinskogo Yazyka*, Moskva-Leningrad, 1958 -1995.

Bartholomae, Christian, *Altiranisches wörterbuch*, Berlin, 1904.

Boyce, Nora Elisabeth Mary, *A Reader in Manichaean Middle Persian and Parthian:* Texts with Notes*,* Acta Iranica 9*,* Liège-Teheran, 1975.

Boyce, Nora Elisabeth Mary, *A Word-List of Manichaean Middle Persian and Parthian*, Acta Iranica 9a, Liège-Teheran, 1977.

Brugsch, Heinrich, *Reise der K. Preussischen Gesandtschaft nach Persien*, Bund II, Leipzig, 1963.

Durkin-Meisterernst, Desmond, *Dictionary of Manichaean texts*, Turnhout, 2004.

Eilers, Wilhelm, *Die Mundart von Chunsar*, Wiesbaden, 1976.

Jackson, Abraham Valentine Williams, *Persia, past and present*, New York, 1906.

Kent, Ronald Grubb, *Old Persian: Grammar, Texts and Lexicon*, New Haven, 1958.

Le Strange, Guy, *The Lands of the Eastern Caliphate*, Cambridge, 1905.

Mackenzie, David Neil, *A concise Pahlavi Dictionary*, London, 1971.

Sahim, Haideh., *Khunsar*, Encyclopedia of Jews in the Islamic World, Brill online, 2012.

Yoshida, Yutaka, *Manichaean Aramaic in Chinese hymnscroll*, bulletin of SOAS, Vol. 46, No. 2, 1983.